سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 30

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبين، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصومينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه

روز ختم مجلس است و ختامش مسک است و به حضرت خاتم الاوصياء اعلي حضرت بقيه الله ارواحنا فداه از همان قدم و قلم اول توسل جستيم. روزی است که بايد همه پاکت‌ها را از امام زمان بگيريم. سی روز روزه گرفته‌ايد ان‌شاءالله تعالی به برکات روزه حضرت، روزه‌های شما قبول درگاه است و هر روز عرض ارادت ميکرده‌ايد و امروز عرض ارادت شما قوی‌تر باشد و دست‌هايتان درازتر باشد و سماجت کنيد، لجاجت کنيد، از ايشان بخواهيد و بگيريد. از خدا هم بايد به زور گرفت که ياالله بده، تا ندهی دست برنمی‌دارم. اين‌طور که بکنيد از خدا هم می‌گيريد. اوليای خدا هم همين‌طور هستند ولی الله الاعظم امام عصر هم همين‌طور هستند. بايد ان‌شاءالله امروز همه شما با دست پر و فيض سرشاری که از ساحت ولايتش می‌گيريد از اين در مسجد خارج شويد. اگر دست خالی رفتيد مغبون هستيد اين را بدانيد. ما هم از همان اول توسل خود را به حضرت جستيم. مراقب باشيد با عشق با شوق با علاقه باشد. همان‌طوری‌که رو داريد از پدرتان بستانيد از ايشان هم بستانيد. می‌فهميد چه می‌گويم!

سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القايم

ولعن علی اعدائه و اعدائهم ابد الابدين.

(بقيه الله خير لکم ان کنتم مومنين) [1]

هرکسی يک وظيفه شرعيه لازمه‌ای به تناسب شرايط و امکانات خودش و مقتضيات وجوديش دارد و بايد آن وظيفه شرعيه را بپا بدارد و اقامه کند. من روی جهات عديده از سنه بيست و يک

خورشیدی که مشرف شدم بیت الله و حجه الاسلام خودم و بعدا به مناسبت این‌که مادرم را در کربلا گذاشته بودم به کربلا برگشتم و مدتی را در اعتاب مقدسه عالیات عراق به سر بردم. کربلا، نجف، سامرا، کاظمیین،

خداوند ان‌شاءالله روزی همه شما کند.

پنج الی شش روز در سامرا ماندم و یک یا دو منبر هم رفتم. از آن تاریخ به بعد که تقریبا سی و چهار سال می‌شود وظیفه لازمه خودم دانستم که هرجا منبر می‌روم خلق را با همین زبان الکن و همین مختصر معلومات ابجدی یا ابتثی کودکانه‌ای که دارم بسوی دربار ولایت مدار این بزرگوار سوق بدهم. این وظیفه من است. و من خودم را در مقابل حضرت مسئول می‌دانم که اگر شنونده برایم پیدا شد در این باره گفتار نگویم. امروز روز آخر این مجلس است شما هم اخیار و ابرار هستید، سوالات متفرقه هم از من زیاد شده و می‌شود. هرکسی چیزی دلش می‌خواهد که من بگویم. (لواتبع الحق اهوائکم لفسدت السماوات و الارض) [2] ما اگر بخواهیم تابع هوی و هوس و درخواست‌های متفرقه باشیم اصل رشته از دستمان در می‌رود. امروز بر من واجب است که شما را به یک نکته متذکر کنم و آن نکته در عین این‌که ظریف و عمیق است سهل و آسان است و در عین این‌که سهل و آسان است دشوار و ممتنع است . به قول علما سهل و ممتنع گویند.

از من می‌پرسند چه کنیم خدمت حضرت برسیم؟ وظیفه ما چیست؟ سائلین مختلف هستند. عالی مقام داریم و متوسط داریم و سائلینی هم که می‌خواهند حرف بزنند و اظهار لحیه و فضل بکنند و بگویند ما هم از این نمد کلاهی داریم آن‌ها هم می‌آیند حرف هم می‌زنند. من همه را می‌شناسم. آن‌کس که می‌خواهد اظهار لحیه و فضل کند و می‌خواهد سالوس بکار برد و بنده را استحمار کند نه استعمار، و آن آقایی که واقعا علاقمند است و دلش می‌خواهد، این‌ها سوالاتی می‌کنند. من می‌خواهم سوالات شما را ای سائلین مختلف الدرجه و الطبقه، جواب دهم . جواب یک کلمه است. تعیین وظیفه همه شما شیعیان هم هست.

و آن این است باید شیعه، امام زمان را بیشتر از بچه‌اش دوست بدارد.

حدیثی هست که هم شیخ طوسی و شیخ صدوق رضوان الله علیهما نقل کرده اند که پیامبر فرمودند: ایمان به من نیاورده است آن‌کسی‌که من را از خودش بیشتر دوست نداشته باشد و اولاد من را از اولاد خودش بیشتر دوست نداشته باشد. کسی که این‌طور باشد ایمان به من نیاورده است.

حدیث سندش هم معتمد و معتبر است. شیخ طوسی و شیخ صدوق و علامه مجلسی رضوان الله علیهم اجمعین نقل کرده‌اند.

خدایا در امروز که ختم مجلس ما است طبقات و انوار را از این مجلس به روح مطهر این بزرگوارانی که اسم بردم و همه فقهاء و محدثین گذشته شیعه عطا و مرحمت بفرما.

همه فقها و محدثین موجود ما را زیر سایه امام زمان طول عمر و توفیق کامل، تایید شامل، عظمت بیشتر عطا بفرما.

این موضوع سر علمی هم دارد. یک کلمه برای فضلای مجلس اشاره می‌کنم و رد می‌شوم والا خود این مبحث مفصلی است که دو یا سه روز وقت میخواهد.

حکماء گویند: ظهور معلول به علت است و حکماء می‌گویند: وجود علت در معلول اقوی است از وجود خود معلول. چون معلول هستی‌اش به علت است.

این حرفی است که فلاسفه می‌گویند و درست هم هست و بیان و مثال هم دارد. ظهور فعل به فاعل است نه فاعل به فعل. چون وجود فعل به فاعل است. قیومش اوست و چون چنین است، علت و فاعل اولی است بر مفعول و معلول از خود مفعول و معلول.

این را برای فضلا و اهل علم عرض کردم. اغلب شما نفهمیدید، خوب، نه شما و نه من خیلی چیزها را نمی‌فهمیم. این هم یکی از آن‌ها است. ولی اهل علم فهمیدند من چه می‌گویم. بناءا علی هذا، علت، الویت دارد در معلول به خود معلول از خود معلول. معلول مثل معنای حرفی می‌ماند قوامش و قیامش به علت است.

پیامبر در سلسله وجود، در قوس نزول، به عنایت حق و به علیت حق، علت اشیا است. واسطه فیوضات است، که این هم بحث عمیقی است که اغلب فلاسفه نفهمیده‌اند و راه دیگری رفته‌اند. به پیغمبر تملیک می‌شود از نور خدا و خدا در عین این‌که تملیک به پیامبر کرده است، خود املک است. «بالقدره التی مملککها و هو بها املک» [3] . آن‌وقت از ملکیت پیامبر به علی ابن ابیطالب7 تملیک می‌کند. خدا املک است و پیامبر از خود علی7 املک است . و از او به یازده فرزندش تملیک میکند. و از این‌ها به انبیاء و از انبیاء به اولیاء و از اولیاء به صلحاء. و از اولیای ختمیه به ملائکه و روح. این نظام وجود است . بناءا علی هذا، هستی ما مِلک آن‌ها است که خداوند از مِلک آن‌ها به ما تملیک کرده است. آن‌ها از خود ما بر ما اولی هستند. پیامبر هم به آن عرب‌های برهنه

بیابان خم غدیر همین مطلب را گفتند. اول اقرار گرفتند «الست اولی بانفسکم منکم؟ قالوا بلی» [4] آیا من از شما برخود شما مقدم‌تر و موثرتر نیستم؟

گفتند: بله.

معنی ولایت هم همین است . اطفال نابالغ درس بخوانند تا معنی ولایت را بدانند. تا بفهمند در عالم هرچه هست ولایت تکوینی است. از خلق اول که خاتم الانبیاء است تا به آخرین مخلوقش، ذره‌های هوا و هوایی، ولایت در تمامی این سلسله جاری است. از هر اقدمی نسبت به آخرش.

فی الجمله،

پیامبر اقرار گرفتند و آن‌ها گفتند: تو از ما به ما نزدیک‌تر هستی و تو از ما به ما موثرتر هستی. تو از ما به خود ما داناتر هستی. تو از ما به خود ما تواناتر هستی که اگر ما چیزی بخواهیم و تو خلافش را بخواهی خواسته تو نسبت به خواسته ما حکومت دارد.

این معنی اولویت و ولایت است. بعد از این‌که این اقرار را گرفتند، گفتند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» [5] هرکس من نسبت به او این الویت را دارم علی7 هم همین الویت را نسبت به او دارد. یعنی علی7 به اذن خدا قیم است و به اذن خدا قیوم است. یعنی به اذن خدا، شما را مالک است در عین اینکه شما مالک هستید او املک است. این مقدار برای فضلا کافی است و از مقصد خودم نمانم.

بر این مبنای علمی و بر این منطق فلسفی برهانی ما باید پیامبر را از خودمان بیشتر دوست بداریم و فرزندان پیامبر را از فرزندان خودمان بیشتر دوست بداریم. اگر دوست داشتیم مومن به ولایت پیغمبر شده‌ایم و اگر این‌چنین نبود مومن به ولایت پیامبر نشده‌ایم و ایمان حقیقی به پیامبر، ایمان به ولایتش است و الا ایمان به رسالت ایشان چیزی نیست. این را همه سنی‌ها داشته‌اند و دارند، از جمله عمر و ابوبکر و عثمان و معاویه همه صورتا ایمان داشتند. آن ایمان واقعی که ایمان به ولایت پیامبر است این نشانه‌اش است . و امروز در روی زمین برای پیامبر فرزندی مسلم‌تر، قطعی‌تر، نزدیک‌تر، مناسب‌تر ازوجود مسعود حضرت بقیه الله ارواحنا فداه حضرت مهدی7 نیست. ایشان اقدم اولاد پیامبر است. یازده پشت با پیامبر فاصله دارند. ایشان اعظم اولاد پیغمبر است. همان مقام ولایت مطلقه کلیه.

ولایت انحا دارد: مطلقه دارد، مقیده دارد، کلیه دارد، جزئیه دارد.

آن ولایت مطلقه کلیه پیامبر امروز در وجود مسعود این بزرگوار است که بر «من علی الارض و من فی السماء» [6] از الان تا قیام قیامت حضرت این ولایت را دارند. اولی و اقدم، اعلم و اعظم از این بزرگوار امروز در روی زمین نداریم و باید همه ما آن آقا را از بچه‌های خودمان بیشتر دوست داشته باشیم. اگر این‌چنین شد مومن به پیامبر هستی، نه مسلم و اگر این‌طور نشد معطل نشویم مومن نیستیم. آن درجه ایمانی که ما را به شجره لاهوتی آن بزرگواران پیوند می‌دهد این است. آن روزنه‌ای که سلمان از آن روزنه رفته و «منا اهل البیت» شده این روزنه است.

محبت گوهر عجیبی است. حدیث معتبر داریم که فرمودند: «من احب حجرا حشره الله معه» [7] حدیث معتبر داریم که پیامبر فرمودند: «هل الدین الا الحب» [8] .

حدیث کوتاهی بگویم و رد شوم.

کسی آمد در مسجد مدینه و پیغمبر نشسته بودند می‌خواستند نماز بخوانند اما هنوز وقت نماز نشده بود. موذنین اذان می‌گفتند. بناست که الان پیغمبر حرکت کنند. یک عرب سر و پا برهنه‌ای وارد شد سلام کرد و گفت: «یا رسول الله متی تقوم الساعه؟» [9] قیامت چه زمانی برپا میشود؟

حضرت جوابش را ندادند. موقع نماز بود، ایستادند، قد قامت الصلوه و نماز خواندند. بعد از نماز فریاد زدند که این سائل کجا است؟

عرب بلند شد و گفت: حضرت من این‌جا هستم.

فرمودند: سوالت چه بود؟

گفت عرض کردم: «متی تقوم الساعه؟» [10] قیامت کی برپا می شود؟

سوال عجیبی است! عرب بیابانی و قیامت!

حضرت فرمودند: «ما اعدت لها؟» تو برای قیامت چه محیا کرده‌ای که سوال از زمانش می‌کنی؟

شما برای افطارتان زولبیا، پشمک، گلابی، باقلوا، پلو مرغ، کباب، همین‌ها که همیشه می خورید تهیه می‌کنید و بعد منتظر ساعت افطار هستید. از کسی می‌پرسید اذان شده است؟ چند دقیقه مانده است؟

اما بنده آخوندی که چیزی ندارم، حبه ندارم به دبه بزنم، افطار و بعد از افطار من مثل قبل از افطار است پس برای من جای سوال ندارد.

تو برای قیامت چه تهیه کرده‌ای که از موقع برپایی آن سوال می‌کنی؟

عرب خیلی شیرین پاسخ داد.

گفت: «یا رسول الله ما اعدت لها کثیر الصوم و الصلاه» من نماز و روزه‌ای برای قیامت تهیه نکرده‌ام. ولکن تو را دوست می‌دارم. خدا را دوست می‌دارم، تو را دوست می‌دارم، منصوبین به تو را دوست می‌دارم.

وقتی عرب این کلمه را گفت حضرت فرمودند: «هل الدین الا الحب» مگر دین غیر از محبت چیز دیگری هم هست؟

و بنا بر حدیث «من احب حجرا حشره الله معه» آن شخص محشور با پیامبر است، در جوار پیامبر است.

حب جاذبه عجیبی است. حب جاذبه عمومی است که نیوتن درمورد اشیا گفته است . قبل از او هم گفته بودند او تکمیل کرده است. همان جاذبه عمومی بین خلق در تمام مراحل و مراتب برقرار است. از لاهوت پایین‌تر، جبروت، سپس ملکوت و سپس ناسوت است. تمام این عوالم را یک جاذبه نگه داشته است و آن جاذبه محبت است که «کنت کنزا مخفیا فاحببت عن اعرف و خلقت الخلق بک اعرف» [11] .

فضلا! آقایان اهل علم و دانشمندانی که شما را می‌بینم! این شجره وجود امکانی، ریشه‌اش رگ‌اش شاخه‌اش برگش شکوفه‌اش میوه‌اش تمام محبت است. این موضوع در فلاحت مسلم است. بذر در تمام مراحل گیاه، ساری و جاری است و در هر قسمتی به شکلی. یعنی دانه هندوانه را که می‌کارید و بعد جوانه می‌زند شکاف پیدا می‌کند یک سمت آن به زمین می‌رود برای تغذیه و سر دیگر برای رشد و نما به آسمان می‌آید. تنه همان مغز دانه است. شاخه همان مغز دانه است، شکوفه همان مغز دانه است و خود هندوانه همان مغز دانه هستند. دانه به دانه که می‌رسد فیض تمام می‌شود. هندوانه دانه که پیدا کرد، رشد نباتی این گیاه تمام شده است. عالم دوار است. «دوران الوجود علی نفسه». از مبدا به مبدا دور می‌زند و آن‌جا تمام می‌شود.

تو هم رشد نباتی‌ات به همین صورت است. وقتی دارای منی شدی و بالغ شدی، رشد نباتی تو تمام شده است. صنفش و نوعش تمام شده است. بگذریم. این هم بحثی علمی است. و از همین‌جا است که نبوت به حبیب الله ختم شده است. از حُب شروع شده و به حُب ختم شده است.

محبت جاذبه عمومی است که این شجره عالم امکان را به یکدیگر متصل کرده است و همه را به مقام لاهوت پیوند داده است. فلاسفه درامور عامه و حکمت متعالیه بابی دارند «فی سریان العشق

فی جمیع الاشیاء». عشق همان محبت شدید را گویند. محبت جذابیت عجیب دارد. به هرکس می‌خواهی متصل شوی نسبت به او محبت پیدا کن. محبت در بسیاری از مواقع اختیاری است اما در بعضی جاها اضطراری است. محبت مادر به فرزند اضطراری است اما محبت‌های دیگر اختیاری است. لهذا متعلق امر شده است، حب به خدا و حب به اولیاء خدا و بغض اعداء خدا. این حب و بغض اختیاری است و الا متعلق امر و نهی نمی‌شد.

بگذریم.

باید امام زمان را دوست بدارید. باید او را از فرزندت بیشتر دوست بدارید. اگر در این وادی افتادید و لو یک منزل را رفتید چیزهایی درک خواهید کرد که حالا با هزار مَن کتاب خواندن نمی‌فهمید. با پنجاه سال درس خواندن هم نخواهید فهمید.

این حلوای تنتنایی است تا نخوری ندانی

این موضوع اکتسابی و استماعی نیست، شهودی و عینی است. باید در رشته‌اش بروید تا بفهمید چه خبر است. باید امام زمان را بیشتر از بچه‌تان دوست بدارید. هرچقدر دوست می‌دارید به همان اندازه به آن حضرت چسبیده‌اید. هر اندازه محبت دارید به همان میزان پیوند شما گرفته است. هرقدر محبت دارید به همان اندازه متولی ولای او شده‌اید. و محبت آثار دارد.

شاعر می گوید:

لی فی محبتکم شهود اربعون   وشهود کل قضیه اثنائی

گوید: در امور شرعیه دو شاهد عادل لازم است اما من در محبت تو چهار شاهد دارم. اشک چشمم، گونه زردم، تپش قلبم، و اضطراب گونه‌ام. محبت نشانه دارد و به لفظ نمی‌شود.

اجازه دهید چیزی عرض کنم.

ما در میان علمای بزرگ خودمان چند نفر داشته‌ایم که ممتاز به امتیازهای عجیبی بوده‌اند. یکی از آن‌ها که از دنیا رفته است و بر من جایز نیست نامش را ببرم، در همین قرون نزدیک بوده است. دو تا را اسم می‌برم. یکی از آن دو مرحوم علامه سید مهدی بحرالعلوم است. این بزرگوار پیوندش با مقام ولای امام زمانش گرفته بود و آن‌قدر نزدیک به حضرت بود که حضرت را می‌شناخت. در جلسه‌ای به میرزای قمی رضوان الله علیه صاحب قوانین صحبت می‌کردند قصه شرفیابی‌اش خدمت حضرت را نقل کرد.

گفت: در مسجد کوفه ایستاده بودم یک وقت دیدم آقا نمایان شده است، من متوجه شدم که حضرت هستند. فرمودند: سید مهدی بیا جلو. دو قدم جلو رفتم و ادب کردم.

وقتی به آدم راه دادند نباید خودش را لوس کند. وقتی بزرگی به شما توجه کرد مانند گربه خود را لوس نکنید. وقتی به گربه پیش پیش می‌کنید خودش را لوس می‌کند و موی کثیفش را به بدن می‌مالد.

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

گفت: ادب کردم و خیلی جلو نرفتم.

باز فرمودند: مهدی بیا جلو.

باز ادب کردم و خیلی جلو نرفتم.

فرمودند: مهدی، ادب در اطاعت است بیا.

رفتم تا زانو به زانو و بازو به بازوی حضرت متصل شدم.

دربعضی نقل‌ها که زین العابدین سلماسی، جلد دوم مقدس اردبیلی بوده است، دو سه نفر هستند که در اسلام نمونه‌اند. یکی شیخ احمد مقدس اردبیلی، دیگری شیخ زین العابدین سلماسی، این بزرگان سلمان وقت بوده‌اند و از شاگردان و مقربان علامه بحرالعلوم هستند.

می‌گوید که ایشان در جواب سوالی که آیا حضرت را دیده‌ای؟

فرمودند: «کیف و قد ضمنی الی صدره». چطور ندیده‌ام من را به بغل گرفت.

علامه بحرالعلوم عجیب بوده است. عموی جد مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رضوان الله تعالی علیه. جد امجد ایشان پسر برادر علامه بحرالعلوم است. عجیب بوده است. تُن صدای حضرت را می‌شناخت. حضرت را می‌دید. شرح او را نمی‌گویم.

دومی مرحوم سید ابن طاووس رضوان الله علیه است. این مرد هم عجیب بوده است. آن‌قدر با حضرت مانوس بوده که از داخله دستگاه حضرت تا مقداری با خبر بوده است. سید بن طاووس کتابی دارد به نام «کشف المحجه». ده الی پانزده سال پیش، ده شب جایی منبر می‌رفتم اسم این کتاب را آوردم بعد اظهار تاسف کردم که این کتاب کمیاب است ای کاش زیاد می‌بود. مومنی از پای منبر برخواست و گفت: عربی است یا فارسی؟

گفتم: به عربی است.

گفت: اگر کسی ترجمه کند من مجانی چاپش می‌کنم.

خدارحمت کند مرحوم حجت الاسلام آقا سید محمد باقر شهیدی پیش نماز مسجد توتونچی، خدا بیامرز، بلند شدند و گفتند: من ترجمه می‌کنم. ایشان ترجمه کردند و آن بنده خدا هم که هنوز در قید حیات هستند خدا خیرشان بدهد، پانصد جلد چاپ کرد و مجانی دادند به من و من هم به رفقا دادم. کتاب بسیار عالی است. شیعیان این را بخوانید. این شلغم و مجله‌ها و روزنامه‌های بی‌مصرف را دور بریزید. عوض این‌که وقت خود را صرف خواندن این مهملات کنید کتاب‌های خوب بخرید.

نمی خواهم تعریف پدرم را بکنم. او مردی نسبتا با ایمان بود. این مرد حق الیقین، معراج السعاده، حلیه المتقین، از این دست کتاب‌ها خریده بود، شب‌ها می‌آمد عینکش را می‌زد بعد همه می‌نشستیم و او قدری از این کتاب‌ها می‌خواند. مسائل برای ما می‌گفت، اخلاقیات معراج السعاده می‌گفت، تواریخ عین الحیاه و حیات القلوب را می‌گفت، بیانات علمی عین الحیاه را می‌گفت.

مسلمانان شما هم فرزندان همان‌ها هستید! در خانه‌های شما باید این کتاب‌ها باشد به فرزندانتان این کتاب‌ها را تعلیم دهید.

«کشف المحجه» کتاب بسیار عالی است ترجمه هم شده است. در این کتاب خطاب‌هایی به پسرش سید محمد دارد. می‌گوید: پسرم سید محمد، به تازگی فهمیده‌ام حضرت با فلان فامیل از فامیل شیعیانش وصلت کرده است. بیشتر از این مصلحت نیست به تو بگویم که آیا دختر داده است یا گرفته است؟ برای خودش یا برای پسرش؟ آیا داماد گرفته یا عروس آورده است؟ آیا خودش تجدید فراش کرده است؟ این‌ها مصلحت نیست بگویم اما بدان حضرت با فلان فامیل وصلت کرده است.

تا به این اندازه با حضرت آشنا بود و از داخل زندگی حضرت آگاهی داشت.

این را هم بگویم امام زمان راهب نیستند. امام زمان که قلندر یکه گرد صحرایی نیست. امام زمان تارک مستحب موکد در هزار و صد سال عمر نیست. امام زمان فاعل مکروه شدید در هزار و صد سال عمر نیست. تزویج به شدت مستحب است. عزوبت برای کسی که بتواند ازدواج کند به شدت مکروه است. جوان‌ها فهمیدید؟

قدری بند واره‌های مهریه را سبک کنید. رفقای ما با چهارده عدد سکه مهر به نام چهارده معصوم ازدواج می‌کنند. و چقدر هم خوب است. خیلی افراد در این کار افتادند ان‌شاءالله خدا من را هم به حق پیامبر مانند آن‌ها در این کار موفق بدارد! پیرمردها به دل‌غشه افتاده‌اند.

ازدواج مستحب موکد است و عزوبت برای کسی که متمکن است به شدت مکروه است. حضرت بقیه الله که امام و ولی وقت و پیشوای مسلمین است هزار و صد سال بدون زن سر می‌کند؟ به عذوبت صبر می‌کند؟ مرتکب این مکروه شدید می‌شود؟

عقیم هم نیست. اولاد دارد. او فرزند علی ابن ابیطالب7 است که با غشوه‌های شبانه بیست و هشت اولاد و به قول سپهر سی و شش اولاد داشت. او نوه موسی بن جعفر8 است که با چهارده یا ده سال زندانی بودن، سی و هشت اولاد از خود بر جای گذاشت. آن حضرت هم فرزند همان بزرگواران است. سیدها بچه زیاد دارند به برکت جدشان پیامبر. حضرت که سید فرد اعلا از سیدها هست.

سیدها خندیدند و گفتند که بله، همین‌طور است!

حضرت در طول مدت هزار و صد سال، مرتکب ترک مکروه شدید نمی‌شوند و ترک مستحبی را کند، زن و فرزند و نوه و نتیجه و نبیره دارند. در بعضی دعاها، دعا برای سلامتی ذریه حضرت است.

بگذریم. از موضوع پرت نشویم.

در جای دیگری به فرزندش می‌گوید: سید محمد، یکی از شیعیان ساده لوح، مدتی است به امام زمان چسبیده است که یا الله، مرا برای نوکری به خانه‌ات ببر.

سادگی هم خوب چیزی است.

گوید:

عاقل به کنار آب تا پل می جست　　　　دیوانه پابرهنه از آب گذشت

شخص ساده می‌گوید: یالله، به من بده و زود جواب می‌گیرد. کرده کلال‌های قوچان به حرم امام رضا7 می‌آمدند. ضریح را و به خصوص قفل ضریح را می‌بوسیدند. چون زیارتشان وقتی قبول بود که قفل را ببوسند. بعد با بازوهای قدرتمندشان ضریح را تکان می‌دادند که یا الله آنچه می‌خواهیم بده. حاجت می‌گرفتند. حالا اگر من به حرم بروم «صلی الله علیک» عین را درست از مخرج حلق بیرون بیاورم. صفیر صاد را در صل الله علیک بگویم. تفخیم الله و راء را بگویم. ه هاء را بدهم، غنه میم را بدهم. او می‌آمد و می‌گفت: بده و می گرفت.

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز　　　　سوز خواهم سوز با این سوز ساز

ما درون را بنگریم و حال را　　　　ما برون را ننگریم و قال را

ناظر قلبی اگر خاشع بود   گرچه گفت و لب ناخاضع بود

چرا؟

آخوند ملا محمد عجب دلیلی آورده است!

ز آن‌که دل جوهر بود گفتند عرب   پس طفیل آمد عرض جوهر غرض

گفت: لا ننظر الی تصویرکم   اتقوا ذی القلب فی تدبیرکم

من زصاحب دل کنم در تو نظر   نی ز نقش سجده و ایثار زر

دل که گر هفتصد چو این هفت آسمان   اندر او آید شود ؟؟؟ 42

این ساده به آقا چسبیده است که یا ابن الحسن العسکری7 من را به در خانه‌ات ببر که می‌خواهم نوکری‌ات را بکنم.

حضرت خانه دارد، این را بدانید که حضرت مانند دراویش خانه به دوش نیستند که ؟؟؟ داشته باشد که هم رواندازش و هم زیراندازش باشد. ایشان خانه دارد، بهترین هوا، بهترین نقاط، خانه دارند. خانه ایشان را کسی جز خدمتکار منزلشان شخص دیگری بلد نیست.

حدیث در جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی از امام صادق7 است. وقتی ایشان حالات غیبت طولانی امام عصر را بیان می کنند می فرمایند: منزل و ماوای او را احدی حتی اصحاب خاصش هم نمی‌دانند. فقط یکی می‌داند «الا المولی الذی یری امره» [12] .

سید به پسرش می‌گوید: سید محمد، اخیرا حضرت به وسیله فلانی، اسم فردی را می‌برد، به او، حضرت پیغام داده‌اند که ما فلانی را قبول کرده‌ایم. تو را نوکر خانه خودمان می‌کنیم. صبر کن عجله نکن. باید مدتی تحمل کنی.

تا این درجه سید بن طاووس رضوان الله علیه بر خصوصیات زندگانی امام عصر ارواحنا فداه آگاهی دارد. و مطالب بالاتر از این‌ها است اما اساتید من اجازه نداده‌اند. یک زمانی من در منبری گفتم، بزگ استادی داشتم، جلوی من را گرفت و گفت: این‌ها را دیگر نگو. و الا مطلب از این‌ها بالاتر است.

آن بزرگوار در یکی از کتاب‌هایشان شاید «کشف المحجه» باشد الان استحضار کامل ندارم، به پسرش سید محمد می‌گوید: پسرم، این مردم دروغ می‌گویند که می‌گویند: ما امام زمان را دوست می‌داریم.

بنده به شما جسارت نمی‌کنم، از سید ابن طاووس نقل قول می‌کنم. بنده بیان این بزرگوار را می‌گویم شما کلاهتان را قاضی کنید و به خودتان رسیدگی کنید، ببینید آیا این‌طور است که سید می‌گوید یا نه.

سید می‌گوید: این مردمان دروغ می‌گویند. همین ریش حنایی‌های ؟؟؟ 11/45 همین لوشی‌های مدلث

سید می‌گوید: مردم امام زمان را به قدر شی کم قیمت که من اسمش را نمی‌برم. فرض کنید خروس لاری! رزقکم الله بحق الباری، یا بوقلمون یا قرقاول، بره یا گوسفند دوست نمی‌دارند.

سپس بیان می‌کند. ایشان با دلیل حرف می زند. این دلیل را بشنوید و با خودتان تفسیر کنید. می گوید پدر جان، ؟؟؟ 46

تا می‌گوید: جان آقا مصطفی گم شده است، یقین می‌کند که گم شده است.

می‌گوید: خروس گم شده است؟

خدا نکند. شاید در پستو باشد. چراغ دستی یا لامپ را بر می دارد. حتی در مستراح، یا به قول شما فکلی‌ها توالت می‌گویید، تو سوراخ توالت را می‌گردد که شاید باشد. در پستوی خانه، پشت بام، همه را می‌گردد. ساعت دوازده شب بیرون می‌آید. در خانه همسایه را می زند.

آیا خروس این‌جا نیامده است؟

خدا پدرت را بیامرزد ما را از خواب شب انداخته‌ای. خروس چی، کشک چی؟

سر کوچه می‌آید آجان پوسیده‌ای که تازه این پست را به او داده‌اند ایستاده است.

سرکار شما این‌جا هستید، خروس ندیدید؟

می گوید: نه آقا من بار اولی است که این‌جا آمده‌ام.

به آن لات سر کوچه که می رسد می‌گوید ارباب شما خروس ندیده‌ای؟

می‌گوید: نه آقا من تازه آمدم.

به نیم دکان خرده فروشی می‌گوید: حاج اقا شما خروس ندیده‌ای؟

آقا برای این خروس جان، به این در بزن، ان در بزن، از دیوار و پشت بام بالا برو. روز به میدان مرغ فروش‌ها می‌رود که شاید دزد به آن‌جا برده باشد.

خیر، پیدا نمی‌شود. شب عید و روز عید برای ایشان عزا می‌شود.

خروس جانم، قربانت بروم، از دست رفتی؟ بیست تومان خریده بودم. داغت به دلم نهاده شد. ای وای خروس جانم. هر زمان یادش می آید دلش آتش می‌گیرد. تا آخر عمر هر وقت خروس جان، این گمشده عزیز یادش می‌آید، آه می‌کشد.

گوش کنید حالا قدری شما را خنداندم الان به گریه می‌افتید.

سید می‌گوید: پسرم سید محمد! این مردم به قدر همین خروس آن آقا را دوست نمی‌دارند.

شما را به وجدان پاکتان ای جوانان وطن! شما را به دین و ایمانتان ای پیرمردهای کهن! ای اهل علم! من که خاک پای شما نیستم اصلا من قابل ذکر نیستم. ای اهل علم! ای سایر طبقات! شما را به ایمانتان، در تمام دوره عمرتان شده است یک شبانه روز بگذرد که دوازده ساعت در فراق این گمشده، امام زمان، به مثل فراق آن خروس دلتان آتش بگیرد؟ که آقاجان کجا هستی؟ دوازده ساعت آتش بگیرید که که این گمشده‌ام کجا است؟ این طاووس عالم جبروت، کجا پریده است؟ کجا به سراغش بروم؟

آن‌جا هر شلغمی را گلابی و نارنگی می‌کنی کا راهی و ردی پیداکنی به ان گم‌شده؟ آیا شده است در دوران عمرتان به سراغ این گمشده، یک نوبت کربلا بروی؟

خوب توجه کنید.

کربلا می روید، مکه می روید، بقاع متبرکه سایر معصومین می روید، برای زیارت و درک ثواب، برای استفاده فیض‌ها می‌روید.

قبول!

اما آیا شده حرکت کنید به این قصد که کربلا، روز عاشورا در حرم امام حسین7 می‌روم بلکه آقایم امام زمان را ببینم؟ مکان‌هایی که امام زمان حضور دارند معلوم است. امام زمان در کاباره‌ها نیست، بعضی در بعضی هتل‌ها نیست، قمارخانه‌ها و میخانه‌ها نیستند. امام زمان سر پل تجریش شب‌های جمعه و شنبه نمی‌آید که با زن‌های یهودی لاس بزند. امام زمان که نمی‌آید در چهارراه لاله‌زار و استانبول قدم بزند و به خانم‌های مینی‌ژوپ پوش تنه بزند.

جای امام زمان حرم امیرالمونین7، حرم امام حسین7 مکه مشرفه، مدینه معظمه، پایین‌تر بیایم، حرم امام رضا7، حرم جدش موسی ابن جعفر7 و امام جواد7، حرم پدرش. من و شما به زیارت

والدین می رویم. مستحب است شب جمعه به زیارت اهل قبور رفتن، مستحب موکد است. صد حدیث و بیشتر از شیعه و سنی داریم، خود پیامبر هم به زیارت اهل قبور می رفتند. مخصوصا زیارت قبور والدین، طلب استرحام برای آن‌ها و قرآن خواندن، که از مستحبات است. من و شما این مستحبات را عمل می کنیم آن‌وقت امام زمان رعایت نمی کند؟ امام زمان سر قبر والدین خود نمی‌رود؟ امام زمان سر قبر عمه خود، حکیمه خاتون نمی‌رود؟ چرا.

آیا تا به حال شده به امید گمشده‌ات بروی بلکه در حرم عسگریین8 او را بجویم. بلکه آن ناپدید را ببینم. بلکه آن طاووس را ببینم و پری از او به خود بمالم. و سر به عرش بسایم و بر ملائکه ببالم. آیا شده است؟ آیا شده سفری به مکه بروی تا در عرفات خدمتش برسی؟ قطعا آن حضرت هر سال به عرفات می‌آید. این را از من به ضرس قاطع بشنوید و مستدل به صد دلیل بدانید. ایشان هر سال به عرفات می‌آید و به شیعیانش چشم می‌اندازند. و در این باب من را قضایایی است، بعضی گفتنی و بعضی ناگفتنی است. آیا شده است بروی مکه به امید این‌که در روز عرفات، در عرفه شاید آقایم را ببینم، این گمشده را ببینم. رفته‌ای؟ گریه میکنی یا صاحب الزمان بیا.

چرا؟

که تحت فشار واقع شده‌ام من را از فشارنجات بده. یا صاحب الزمان بیا که من و خانواده‌ام علیل و فقیرهستیم. تا پولی از او بگیریم. بی‌پرده بگویم امام زمان نمی خواهیم. الهم عجل فرجه، هم که می‌گوییم فرج خود او را «بماهو هو» عاشق نیستیم. فرج او را مقدمه برای فرج خودمان می‌خواهیم. به قول علما سلسه علل منتهی به علت العلل می‌شود که فرج خودمان باشد. می‌خواهیم امام زمان بیاید تا ما را از زحمت‌ها و محنت‌ها ناراحتی‌ها و نابسامانی‌ها نجات دهد.

آن‌طور که بچه‌ات را اگر گم شود می‌خواهی. از مدرسه دو سه ساعت است که نیامده است. چه حالی می‌شوی؟ تلفن به مدرسه می کنی. آیا بچه‌ها تعطیل شده‌اند؟

بله یک ساعت است.

پس این کره خر کجا رفته است؟ حرکت می‌کنی و کوچه و بازار، همه طرف را می گردیم. خودت از یک طرف، مادرش از طرف دیگر دیوانه‌وار دنبالش می‌گردی. تا پیدایش نکنی انقلاب حال تو آرامش پیدا نمی‌کند و خوابت نمی‌برد.

تو را به وجدانت، تو را به خدای سبحان که می‌پرستی در تمام دوران عمر خودت، یک دوازده ساعت، یک دو ساعت، در فراق امام زمان گمشده‌ات این‌طور سوخته‌ای؟ این‌طور دنبالش رفته‌ای؟

اگر رفته‌ای و هیچ چیزحالیت نشده است بلند شو در همین مجلس، تا من دم خروس را از آستین بیرون بیاورم. محال است، نه این‌که از من بشنوی، این حرفی که از دهان من در می‌آید نوار است، زبان من نوار گوشتی است که ضبط کرده است، این حرف از دهان بزرگانی در آمده است که شما مانند آن بزرگان را در این قرن نخواهید دید تخمش را از روی زمین ملخ برداشته است. این حرف را آن‌ها می‌گویند. خود من هم بی‌تجربه نیستم. کیست آن‌که در فراق آن بزرگوار سوخته باشد و آتش گرفته باشد و حالش مثل فراق بچه گمشده‌اش در دو ساعت، منقلب باشد، بلکه به مثل خروس گمشده‌اش که هر زمان یادش می‌آید آتش می‌گیرد که آه از دستم رفت و ندیدمش. همین‌قدر سوخته‌ای؟

سید ابن طاووس می‌گوید: این مردمان دروغ می‌گویند. به حرف، امام زمانمان را دوست می داریم. آقا جان بیا، آقا جان بیا. اداره دارایی مالیات سنگین از ما می‌خواهد. این بی‌دین‌ها را خودت به راه بیاور. بیا، در اداره گرفتارم. بیا، زنم مریض است. بیا، خودم مریض هستم. باطن مطلب این‌ها هستند. نه بیا، خودت خلاص شو! نه این‌که بیا و خودت راحت شو. صحبت راحتی او نیست، راحتی خودش است.

یک استادی داشتم در قضای حوائج مختلفه طبقات، نمونه عیسی مسیح7 بود. مرد عجیبی بود. خانواده‌ای در خراسان نیست که از او بهره دوایی، دعایی، همتی، نفَسی نبرده باشد. مریدی داشت سید بود. هفته‌ای ده مرتبه می‌آمد دوا و دعا می‌گرفت، مشکل‌های مختلفی را بوسیله ایشان حل می‌کرد. اظهار محبت هم می‌کرد. یک روز استاد بزرگوار من رضوان الله علیه به من فرمودند: فلانی خیلی به من علاقمند است، شنیدم این‌جا و آن‌جا تعریف ما را کرده است.

گفتم: آقا او به شما علاقه‌ای ندارد.

گفتند: چرا؟

گفتم: خیر به شما علاقه ندارد.

دو سه نوبت ایشان گفتند: چرا؟ این‌جا و آن‌جا چنین گفته است.

گفتم: آقا او به شما علاقه ندارد.

گفتند: چه می‌گویی شیخ محمود؟

گفتم: او به خودش علاقه دارد. او به حوائجی که هر هفته‌ای ده تایش گشوده می‌شود علاقمند است. اگر این گشایش‌ها از دست یک یهودی هم بشود او همین‌طور در خانه آن یهودی می‌رود و از او تعریف می‌کند. شما یک ماه جلوی او را بگیرید و هیچ اجابتش نکنید. اگر او همین تعریف‌ها و اظهار علاقه‌ها را به شما کرد.

حالا هم آقایان مطلب گم نشود. علاقه به امام زمان کم داریم، به خودمان علاقه داریم. «عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان» هم که می‌گوییم برای گشایش امور خودمان است که اگر او بیاید و من را بزند و سختی من بیشتر شود، آیا باز هم آمدنش را می‌خواهیم؟ من باور نمی‌کنم. محبت نیست.

عشق آن شعله است کو چون برفروخت هر که جز معشوق باقی جمله سوخت

تیغ لا بر قتل غیر از حق براند در نگر آخر که بعد از لا چه ماند

ماند الا الله و باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت‌سوز زفت

محبت در ما نیست معطل نشوید. نیست، دروغ می‌گوییم، صدی، نود و نه عُشر از آن یکی باقیمانده دروغ می‌گوییم. اگر باشد به حق حق قسم است بر خودتان فوری‌چیزهایی روشن می‌شود. هنگامی‌که بین چشمه و دریا اتصال برقرار شود سریع آب از دریا به چشمه می‌آید و آب چشمه عوض می‌شود. اتصال به کانون عطر که پیدا کردی سریع معطر می‌شوی. می‌فهمید چه می‌گویم؟

حب اتصال روحانی است. روح به روح متصل می‌شود اتصال جسمانی نیست. اتصال جسمانی این است که من تو را بغل بگیرم. بدنم به بدنت بچسبد. اما اتصال روحانی مسائل اتصال جسمانی را نیاز ندارد. حب، اتصال روحی از محب به محبوب است. همین که اتصال پیدا کرد حب محبوب بر محب غلبه می‌کند. از عطر او به این هم می‌رسد. از بوی خوش او به این هم می‌رسد. از نورانیت او به این هم می‌رسد. و این‌چنین است سایر کمالات او از علمش، حلمش، نورانیتش، قداستش، نظافتش. محب تغیر پیدا می‌کند اگر محبت باشد. گاهی می‌بینید کم کم محبتش به پایه‌ای می‌رسد که مصلحت است در این‌که اتصال جسمانی هم باشد. خودشان را به تو ارائه می‌دهند. دستگیری‌ات می‌کنند مثل هزاران هزار که کرده‌اند.

این را از من خیلی بچه‌ها می‌پرسند. مساله لقای امام زمان ارواحنا فداه انواع و اقسام دارد. گاهی حکمت اقتضا می‌کند که خود را بنمایاند ولی معرفی نکند. بعد معروض شود و معلوم شود که آن آقا حضرت بوده است. گاهی اقتضا می‌کند که خودشان را بشناسانند. اما در عین حال چنان منیتیزم می‌کند که خشک شود که نمک نتواند بکشد. یکی از اساتید من را همین کار را کردند. خودشان را

شناساندند. دعوتشان هم کردند که به فلان جا بیا. رفت و دید، ولی قدرت حرف زدن برایش نبود. بعضی‌ها را هم تا اندازه خاصی قدرت می‌دهند. «ما تشاء الا یشاءوا» همان‌قدری که او می‌خواهد، آن‌جا خانه مادر نیست. پیش خودش قیمه قرمه می‌کند بروم خدمت امام زمانم برسم. یک زن جوان و قدری پول مطالبه کنم. پیش خودش کلی فکر کرده و خیال کرده آن‌جا خانه مادر است. آن‌جا نگاه کردن تو به مقداری است که آن‌ها بخواهند. حرف زدنت به مقداری است که او بخواهد. و او هم به اندازه‌ای که خدا اذن داده باشد می‌خواهد. مطلع باشید که سر سلسله به کجا می‌رسد.

به بعضی می‌نمایانند و قدرت ضابطه‌ای به او می‌دهند که اگر سرشان را ببری محال است که بروز دهند. شاید اغلب دیدارهای اساسی پر مغز از این قبیل بوده است. در این دوران غیبت شاید هزاران هزار رسیده باشند ولی لبشان را مهر کرده‌اند.

سر غیب آن را سزد آموختن ؟؟؟ 1:05:10 آن لب تواند دوختن

مهر می‌کنند! لب‌هایش را می‌دوزند. سر ببری سر نمی‌گوید. اغلب بزرگانی که پرمغز و با حقیقت این سعادت را یافته‌اند نگفته‌اند. بعضی‌ها مجاز هستند و به اندازه گفته‌اند. از آن عده که اجازه گفتن داده شده است یا گفته‌اند مانند حاج علی بغدادی و حاج علی مکی، آن‌ها ازقدیم تا به حال شاید از صد تا به اندازه ده تا نوشته شده باشد و بقیه‌اش از بین رفته است. ازآن‌هایی هم که نوشته شده، چاپ که نبود، کتاب‌های خطی بود، از صد تا، هشتاد تای آن از بین رفته است. از هر صدهزار، ده تایش شاید باقی مانده باشد. همان‌هایی که باقی مانده است و کتاب‌ها نوشته‌اند به حد تواتر معنوی امکان لقای حضرت را ثابت می‌کند. آقایان بنده با هیچ کتاب‌فروشی بند و بسط نکرده‌ام. مانند دکتری که با دارو فروش بند و بسط می‌کند و می‌گوید: بروید از فلان دواخانه دوا بگیرید. دوا اگر پنج قران می‌ارزد سه قران برای دکتر است و دو قران برای خودش است. بنده با کتاب‌فروشی بند و بسط نکرده‌ام. بروید کتاب نجم ثاقب، نجم یعنی ستاره و ثاقب یعنی روشنایی دهنده، با ث و قاف، این کتاب را بخرید. یک دور این کتاب را بخوانید. خدا می‌داند فصلی که مربوط به ذکر افرادی است که خدمت حضرت رسیده‌اند بخوانید حال شما را عوض می‌کند، پیر و جوان، این کتاب را بخرید. کتاب ساده فارسی خوب که ده پانزده بیست تومان بیشتر نیست. شاید بیست تومان هم نباشد. نمی‌دانم آیا گران فروش‌ها قیمتش را بالا برده‌اند یا خیر. نرخ‌ها که همه بالا رفته است. خیلی بالا رفته باشد بیست تومان. یک کتاب نجم ثاقب بخرید و بخوانید. همین قصه‌ها را بخوانی حالت تکان

می‌خورد. همین قصه‌ها را بخوانی ایجاد بذر محبت در قلب تو نسبت به حضرت می‌شود. ریزه ریزه محبت پیدا می‌شود. اندک اندک زیاد و زیادتر می‌شود.

«تظن خیرا و لاتسئل عن الخبر» ؟؟؟ 1:08:10

می‌بینی محبت کار خودش را کرد.

از محبت مس‌ها زرین شود و از محبت تلخ‌ها شیرین شود

از محبت نار نوری می‌شود و از محبت دیو حوری می‌شود

خوب! عصاره!

ای کسی‌که می‌خواهی خدمت حضرت برسی! ای کسی‌که می‌خواهی مقامات صالحه و درجات عالیه در دستگاه امام زمان پیدا کنی! ای شیعه‌ای که اسمت را مومن گذاشته‌ای! وقتی مومن خواهی بود که امام زمان را بیشتر از بچه‌ات دوست بداری. لااقل به قدر بچه‌ات دوست بداری. لااقل به قدر رفیقت دوست بداری. لااقل به اندازه شاگرد مغازه‌ات که سال‌ها برای تو کار کرده و کارگشای تو است دوستش بداری. این کلید وصل است. این کلید وصال است. اگر توانستي با این کلید، قفل را باز كني به وصالش نایل مي‌شوي. و الا دیگر بی‌خود معطل نشوید.

خدایا به مقام حبیبت خاتم الانبیاء9 و به مقام حب ذاتي خودت که منشأ و مبدأ خلقت ممکنات شده است محبت این بزرگوار را در قلب های ما وارد بفرما.

ما را دوستدارحضرتش بدار.

اي چرخ کهن به طلعت نو

يك بند از ترجیع بندهای مرحوم حاج میرزا حبیب الله خراسانی را براي شما بخوانم و ترجمه‌ای هم بکنم. شاید ادبی‌تر از این يك بند، کسی راجع به حضرت نگفته باشد. می‌گوید:

اي چرخ کهن، ای پیرمرد هزار و یکصد و سی و چند سال عمر، اما به طلعت نو، وقتي‌که ظاهر شوی در صورت جوانی خواهي آمد خوش اندام، جواني خواهی آمد خوش قامت، جواني خواهی آمد زیبا، دون اربعین سنه از چهل سال کمتر، در سن سی و پنج و سی و شش و سی و هشت و این‌طورها.

اي چرخ کهن به طلعت نو از روی تو خور گرفته پرتو

قافیه هم خیلی دشوار است. شعرا و ادبای مجلس که مي‌بینم آن‌ها تصدیق دارند.

اي چرخ كهن به طلعت نو   از روی تو خور گرفته پرتو

بندی ز كمند تو مجره   نعلی ز سمند تو مه نو

مجره كهكشان است.

ای بنده درگه تو شاهان   وی چاكر درگه تو خسرو

چرخ ار نه به كام تو زند دور   گامی بزن و به بام او شو

اگر اين چرخ برخلاف ارادهات مي خواهد حركت كند، بر سر اين چرخ لگد بزن.

چرخ ار نه به كام تو زند دور   گامی بزن و به بام او شو

اين دشنه تيز ماه بر گير   زين خوشه نو رسيده بدرو

ثريا را از اين كهكشان دور كن.

اين دشنه تيز ماه بر گير   زين خوشه نو رسيده بدرو

اين شعر از زبان همه شما است می‌گويیم، ان‌شاءالله دلتان متوجه مي‌شود. بعد هم در خانه امام حسين7 می‌رويم.

آقا جان!

جان بر لب و دل به جان رسيده است   اين كارد به استخوان رسيده است

آقاجان!

جان بر لب و دل به جان رسيده است   اين كارد به استخوان رسيده است

يا مولای يا ابن العسكري7!

تا چه زمان بناليم؟ تا چه زمان بسوزيم؟ تا چه زمان خدا را به فرج تو بخوانيم؟

بحق مادرت فاطمه زهرا3 خودت فرج عاجلت از خدا بخواه.

ديگر بس است!

آخرين سفارش من به شما آقايان اين است كه به آقا امام زمان محبت پيدا كنيد. يكی از چيزهايی كه ما مي‌توانيم در خودمان محبت ايجاد كنيم تلقين به نفس است. فضلا منظور من را فهميدند.

دوائك فيك فلا تقتلوا   و داعك منك و لا تشعروا

درد و دوا در خودت است. تلقين به نفس كنيد اندك اندك محب حضرت مي‌شوی محبتت زياد مي‌شود و كم كم آثار محبت كه سوز در فراقش باشد پيدا مي‌شود. ريز ريز از آن‌طرف هم محبت مي‌آيد محبت باب اضافه است.

عزيز و مهربانی از دو سر بين ز يك سو مهربانی دردسر بی

از آن‌طرف هم محبت مي‌آيد. يك وقت ديديد دری به تخته خورد، سعادت لقايی براي شما پيدا شد و خوشا به حالتان.

جوانی در مشهد منبر من می‌آمد محبت به حضرت داشت. خدا شاهد است من يك ماه رمضان راجع به حضرت صحبت كردم اين بچه در سن بيست و پنج شش سالگي می‌آمد من به جوان‌ها خيلي علاقمندم زيرا از اين‌ها خير در می‌آيد. شعر در مورد امام زمان می‌خواندم او يك آه دل خراشی می‌كشيد. يك سوزی او داشت كه من را بالای منبر منقلب می‌كرد. من كه منقلب می‌شدم مجلس هم منقلب می‌شد. شب‌های آخر ماه رمضان مجلس من در مسجد گوهرشاد عجيب شده بود. يك دامن اشك از مردم می‌آمد. او سوز داشت سوز او من را منقلب می‌كرد من با سوز شعر می‌خواندم مردم منقلب مي‌شدند. حال عجيبی بود، بعد ماه رمضان هم او را نديدم، بعد چندی آمد به ديدن من، سياه و لاغر شده بود. من را بوسيد و بوييد و گفت: حلبی، كه خدا پدر و مادرت را بيامرزد من را راهنمايی كردی. دستش را روی شانه من قرار داد و شروع كرد های های گريه كردن.گفت: آخر ماه رمضان علاقه به امام زمان من را ديوانه كرده بود. نيم باب مغازه عطاری انتهای كوچه سرشور داشت. گفت: آمدم دكانم را باز كردم ديدم به كار دل ندارم. دلم دنبال امام زمان است و مي‌خواهد او را ببيند. در مغازه را بستم و به كوه سنگی رفتم . ناليدم و اشك ريختم.

حبيب من كجا هستی؟ مولای من كجا هستی؟ چرا خودت را به من نمی‌نمايی؟

گفت: گريه كردم ناله كردم.

يك‌دفعه ديدم مثل لوله آفتابه اشك از ديدگان اين جوان آمد.

گفت: عاقبت رسيدم. عاقبت آب وصال بر آتش فراقم ريخت. او آقايی كرد. شب هجرانم به صبح وصال رسيد.

شيخ محمود خدا پدرت را بيامرزد كه من را راهنمايی كردی. ولی بدان من هفت هشت روز بيشتر زنده نيستم. چون بعد از اين لقاء از خدا خواستم مرا ببرد. مبادا بمانم كثيف شوم و زنگار بگيرم و اجابت شد. من هفت هشت روز بيشتر مهمان شما نيستم. از اين قصه من فقط آقا شيخ علی اكبر

نهاوندی بویی برده است از من پرسید، من گفتم: برو از حلبی بپرس. اگر شما صلاح دانستی به آقا شیخ علی اکبر بگو.

من هم ابدا صلاح ندانستم که حتی یك کلمه را به آن مرحوم بگویم. لهذا در کتاب عبقریات او را ننوشته است.

گفت بیغمبر که چون کوبی دری عاقبت آید برون ز آن در کسی

«من قرع بابا و لج ولج، من طلب شيئا و جد وجد» [13]

خدایا به اسم اعظمت دل همه جمع ما را به نور امام زمان روشن‌تر فرما.

چشم همه را به آن جمال دل‌آرا بگشا.

دست همه را به دامانش برسان.

می گوید:

یا جداه!

یا اباعبدالله!

ازبالای زین به روی زمین افتاد. این اسب بی‌صاحب او، قاصد خیام حرم شد.

این را بگویم بعد گریه کنیم.

من بچه بودم در سن ده سالگی در یکی از کوچه‌های محله مشهد، محله نوقان مشهد، مسقط الراس من بود، آن‌جا بزرگ شده بودم، کوچه بن بست بود، ده پانزده خانه بیشتر نبود. یکی از خانه‌ها کربلایی داشت. آن زمان‌ها، پنجاه شصت سال قبل چاووش‌هايي صاحب عَلم بودند علم به دست مي‌گرفتند و دور کوچه‌ها مي‌گشتند و شعر مي‌خواندند:

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله هر که دارد سر همراهی ما بسم الله

این شعرها را می‌خواندند مردم منقلب می‌شدند. مي‌آمدند با او قرارداد می‌بستند چهل پنجاه نفر يك قافله می‌شدند، يك صاحب علم و چاووش آن‌ها را مي‌برد کربلا و مي‌آورد. رسمشان هم این بود از کربلا که زوارشان را بر می‌گرداند می‌آمدند داخل صحن، پشت پنجره فولاد، آن‌جا را زیارت می‌کردند و یکی یکی کربلایی‌ها را به خانه‌هاشان مي‌رساند. يك چایی می‌خوردند بعد یکی دیگر و یکی دیگر. همه کربلایی‌ها را به خانه‌هاشان می‌رساند. و اگر کربلایی در سفر مي‌مرد اسب او را سیاهپوش می‌کردند. باروبنه‌اش هم بالاي اسب قرار مي‌دادند و آن را سیاهپوش مي‌کردند. وارد شهر

که می‌شدند پیش از همه و جلوتر از همه کربلایی‌ها می‌آمدند این اسب بی‌صاحب را در خانه صاحبش تحویل می‌دادند فاتحه‌اي می‌خواندند قهوه‌ای می‌خواندند و می‌رفتند. این قانون بود.

از آن کوچه بن بست يك کربلایی رفته بود. تصادفا این کربلایی مرده بود. خبر آوردند کربلایی فوت کرده و فلان روز قافله مي‌آيد و اسب بی‌صاحب و اثاثیه‌اش را مي‌آورد. آن روز شد. خانواده آن کربلایی سماور آتش کردند، قهوه درست کردند، خانه و کوچه را آب و جارو کردند. زن، فرزند، مادرش سیاه به تن کردند. همسایه‌ها را خبر کردند امروز اسب بی‌صاحب را می‌آورند بیایید. ما مجلس عزا داریم. خوب ما همسایه بودیم، من و مادرم رفتیم. من هشت نه ساله بودم. آمدیم و گفتند بیش از ظهر قافله می‌آید. يك ساعت به ظهر کوچه مهیا شده بود. زن و بچه با مادر و خواهر همه در حال گریه بودند. يك‌دفعه از انتهای کوچه صدا بلند شد:

ما سلام از روضه شیر خدا آورده‌ایم

این نشانه ورود بود. به محض این‌که این صدا آمد چنان ضجه از زن و بچه این مرد بلند شد که آن سرش ناپیدا بود. همه را منقلب کرد.

این‌ها جلو رفتند چاووش هم آمد که با خود اسب سیاه پوش را آورده بودند.

اقا چشمتان چنین روزی نبیند. چشم این زن و بچه به اسب که افتاد ریختند دورش را گرفتند من با چشم خودم دیدم بچه‌ای صورتش را بر صورت اسب گذاشته بود و گریه می‌کرد. زنش کنار اسب ایستاده و مشت بر سینه‌اش می‌زد.

من در همان بچگي به یاد زن و فرزند امام حسین7 افتادم.

ای وای،

این اسب سیاه‌پوش است بچه‌ها چه می‌کنند. صورتشان را بر صورتش می‌گذارند. یکی دست اسب را بغل کرده می‌بوسد و اشك می‌ریزد.

گفتم خدا!

اسب امام حسین7 سر تا پا خون‌آلود بود. زین اسب واژگون.

در عزای امام حسین7 بلند بنالید،

همه دور آن حیوان را گرفتند

یاأباعبدالله7

در بیابان همه با صدای بلند:

وا محمدا9

ای وای

وا علیا7

اشخاص متعددی برای حوائج عدیده‌ای به بنده سفارش کتبی و شفاهی کرده‌اند، روز اخر است، هم برای خودتان و هم برای برادران و خواهران دینی خود، مخصوصا چند مریض که این‌ها خیلی ناراحت هستند، میل دارم از درگاه خداوند متعال برای آن‌ها در درجه اول و برای خودتان حاجاتتان را بخواهید، با توسل به آیه مبارکه (امن یجیب).

ده نوبت با یک آهنگ و صدای بلند که ایجاد حال در شما کند بخوانید و در خانه خدا برویم.

(بسم الله الرحمن الرحیم امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء)

دست‌ها را به درگاه خدا،

دست‌ها را بوسیله دست‌های امام زمان به درگاه خدا بلند کنید،

بحق مولانا و سیدنا الحجه المنتظر و بامامنا الثانی عشر

با استغاثه کامل به درگاه خدا

ده نوبت بلند

یا الله